

دکتر محمود شفیعی

نظری باجمال از لحاظ سبک و دستور زبان

در دیوان استاد جمال‌الدین اصفهانی

نکته‌های دستوری، برخی کلمه‌ها، پاره‌ای از ترکیبها، ترکیبات عربی

و آیات قرآنی.

تجزیه و تحلیل نکات شعری و پژوهشهای دستوری در اشعار استاد جمال‌الدین اصفهانی که در شماره پیش‌ارمغان بچاپ رسید مورد توجه فضلا و نکته‌بینان واقع گردیده و در ضمن سپاسگزاری از دانشمند محقق آقای دکتر شفیعی خواسته‌اند تا حدود امکان بتحقیقات خود ادامه دهند. لازم‌بیادآوری است که کلیات دیوان استاد جمال‌الدین در سال ۱۳۲۰ شمسی بتصحیح و حواشی استاد فقید وحید دستگردی در تهران بچاپ رسید و از آن‌پس تنها نسخه‌ایکه مورد استفاده اهل فضل و ادب بوده منحصر بهمان نسخه میباشد. (ارمغان)

-۲-

۶۶ - حذف مضاف :

فلك بهر زمین بوست زاختر سرنگون افتد

ملك از بهر (بوسیدن) انگشتت چون گردون او فتان خیزد

۶۷ - اختلاف زمان در فعل :

گرمجسم (گرددی) رای تو چون خور شید سرخ
 عقل فرق آن نکردی (نکردی) کاین کدام است آن کدام
 نمود (نماید) مرکز غبرای سوی عدم حرکت
 چو بیافت قبه خضرا نورد دور سکون (در قیامت)



۶۸ - ماندستی (شرطی) بجای مانده بودی :

تو آن شمسی که گردوز را بجای دیده‌ای، ور نه
 بدین يك چشمه خورشید (ماندستی) فلك اهورا !

۶۹ - جز که بجای جز (که زاید) :

نه (جز که) تبغ کسی بی سبب شودم حبوس
 نه (جز که) غنچه کسی به گنه شودم مسجون
 (جز که) بر او اسم بزرگی ، دروغ
 (جز که) بر او نسام مروت ، حرام

همه زوال پذیرند (جز که) ذات خدای

قدیم و قادر و حی و مقدر و بیچون

۷۰ - خواهی و خواه در بی تفاوتی امر :

مرا صنیع توداند جهان و هر که دراوست

کنون تودانی (خواهی) بخوان و (خواه) بران

۷۱ - حذف کسره اضافه در ضمیر مضاف :

در حضرتی که مشك نیارد زدن نفس

(من) ، سوخته جگر چه نهم اندر این میان ؟ (۱)

۷۲ - الف ندبه :

(دردا) و (حسرتا) که تورفتی بزبر خاك!

ناچند بیت گفتم و این بود خود همین (۲)

۷۳ - ای شادی در تحسین یعنی شادا ، خوشا :

جز سیم ، نسیم او نبوید ای (شادی) آنکه سیم دارد !

۷۴ - ازچنین = چنین (و تاکیدات چنین و گونه) :

چه سنگین دلی (کز) چنین (گونه) مارا جگر می خوری و نگویی نشاید !

۷۵ - تخفیف فعل با حرفی یا حرکتی :

بل (بهل) تا همه خون شوددل ، ازغم

تا از پی تو همی چه پوید ؟

ورچه ما خود بسلامی نرزیم (نبرزیم)

گر بسازی (۳) چه زیانت باشد ؟

از رخت گل چنم (چینم) و شعبده هادانم کرد

وز لب ت می خورم و عربده ها آغازم (۴)

اگر مجسم بودی جلال تو به مثل

نگنجدی (نگنجیدی) به مکان و زمان در از تعظیم

۷۶ - هر بیک چند = هر چند يك بار :

(هر بیک) چند در آی از در من چند دشنام بده گرم و بدو (۵)

۷۷ - وجه وصفی :

بامدادان ، پگاه ، (خواب زده) آمد آن دلبر (شراب زاده)

و قافیه های دیگر این غزل مانند آب زده و شتاب زده .

۷۸ - تخفیف با حذف تشدید :

ای زلف و رخت چو صبح و چون مشک در پرده در بیدن و (غمازی)

۷۹ - چه مان آوردی = بر ما چه آوردی یا برای ما چه آوردی :

سرکشی باز گرفتی بر دست (۶) من نگویم که (چه مان) آوردی!

۸۰ - پرهیز در معنی متعدی (پرهیز اندن) :

شیرین سخنانی است دلاویز او را یارب تو ز چشم بد (پرهیز) او را

۸۱ - یاء نکره (بی معنی وحدت) :

يك شب بمراد دل کسی شاد نزیست کو باغم دل نشد دگر (روزی) بیست

۸۲ - « مر » در مسندالیه :

تیره تر از پار (مر) امسال وی بدتر از امروز (مر) فردای او (۷)

۸۳ - نیزهم (تاکید ادات) : *نیزهم (تاکید ادات) : ...*

ناچیز گشته‌ام ز حقارت بدان صفت

کاندرو وجود خویش مرا (نیزهم) شکی است!

۸۴ - مانده نیست = نمازده است :

گر زندگی است مانده بیابم مراد خویش

ور (مانده نیست) برگ مرا عذرخواه بس!

۸۵ - حذف جواب صله یا جزای شرط یا فعل بقرینه :

المنة لله که بدیدیم بکامت

احباب تو دلشاد و بدانندیش (بحالی) ...

ای تن تونگشتی از جفا سیر هنوز؟

ای دیده شوخ این همه دیدی تو و (هم) ...

من خود از نیکان نیم بساری مرا

میتوانند داشت زین بهتر (ولیک) ...

۸۶ - گری ، امر گریستن (بی باء تأکید) :

دیده همی گرید و گو خون گری چند بدو گفتم و فرمان نبرد!

۸۷ - اسم صوت مرکب :

همه صحن میدان ز شمشیر و از تیر (ترنگاترنگ) و (چقاچق) گرفته (۸)

۸۸ - فعل با ضمایر مفعولی :

زاول زچه بی سوابق خدمت (بودیم) بدان کرامت ارزانی (۹)

وانگه زچه بی شوائب تهمت (ماندیم) در این مقام حیرانی (۱۰)

۸۹ - هستی بجای بودی :

از کمال منصب نوست آفرینشها تمام

ورنه (هستی) آفرینش بی تو همچون ابتری

۹۰ - مصدر مرکب مرخم :

دشمن جاه تو در حبس ابد ماند چنان

که (برون آمد) نتواند چون سایه ز چاه

۹۱ - هست بجای است در مقابله با نیست :

چو نان شده ام که گر مرا بینی

شبهت فندت که این فلانی (هست)؟

۹۲ - کم مخفف که ام ، که مرا :

دل می کند این ، من از که نالم ؟

(کم) دشمن از اندرون خانه است!

گفتم بدهی بوسه آخر من مسکین را؟

گفتی که دهم ، آری تا (کم) دهنی باشد

۹۳ - اینچنین ها - در محل موصوف جمع :

دگر باره با مات بیگانگی است

مکن (کاینچنین) ها نه فرزانی است!

ب - برخی از کلمه ها با مع علوم انسانی

۱ - کلمه بدون تخفیف :

همخانه نزد او (آب) نرسد جز به جوش و جنگ

بیگانه نزد او نشود جز به (آشنا) (۱۱)

عقل در سودای جاه او ز خود بیگانه شد

وهم در دریای علمش (آشناور) (۱۱) میشود

لیکن نتواند از سرشک من الا که ره (شناه) (۱۱) بگیرد

گوهر از لفظ تو دزدیم و فروشیم بتو
 کاب دریا بهمه حال (بدریاب) (دریا) شود
 بروز بدرو شب قدر و صبح رستاخیز
 بنفخ صور و سر (پول) (پل) و کفه میزان ...

۲ - آب بمعنی آبرو :

گردون، که بنده تو بود ، (آب) من بریخت

من هم زبندگانم ، از او بسازخر مرا

۳ - مشدد آوردن کلمه بضرورت وزن ، خاصه در کلمه های دو حرفی :

هر چند خواجگان خراسان بیک مدیح دادند بدره شان صلت (وزر شان) عطا

۴ - وا بمعنی با یا باز :

چو کشتی امید مسا بساحل بدو (وا) خورد ناگه موج دریا

ورنه از چشم همه عالم بیفتد چون مها

گر شبی خود را بر خورشید روشن (وا) دهد

همچنین : وا گوید ، وافکن ، واده ، وانکنی و جز اینها .

۵ - ترنگ - اسم صوت :

برداشت زخم گرز گرانش بیک (ترنگ)

از بالش درنگ ، سرکوه پر زخواب (۱۲)

۶ - ارمغانی و نهانی بجای ارمغان و نهان (تاکید ادات نسبت) :

بعقل و نقل من این (ارمغانی) آوردم

که لب او شناسند جز اولوالالباب

صبح چون از عالم غیب آید ، اولدم زدن

مژده فتحت برسم (ارمغانی) میدهد !

گر روی چومه زمن (نهانی) نکنی

وان بوالعجیبی هـا که تودانی نکنی ...

۷ - بودن در معنی شدن :

محمد ، ای سره مرد ، آب خواه و دست بشوی

که روی فضل سیه گشت و کار جود بیود (۱۳)

۸ - کردن بمعنی ساختن و بوجود آوردن :

گر گرا آرزوی دایگی میش (کند) گرش انصاف نو در طبع مقرر گردد!

۹ - کلمه وای اگر مضاف الیه داشته باشد لازم الاضافه بنظر می رسد :

آتش خشم تو گر شعله بیلا بکشد

(وای) طاوس فلک گرنه سمندر گردد !

زبس که غارت کردند ، (وای) دست و دلت

اگر نخواهند از کان و بحر استحلال !

(وای) آن کو در هنر سعی بیبرد

وای آن منسکین ، حقیقت ، (وای) او (۱۴)

(وای) توکت خون من در گردن است

ورنه ما را نیک و بد هم در گذشت !

همچنین وای من و شاهد های دیگر .

۱۰ - بوی بمعنی امید و انتظار - چنان بمعنی چون :

بر (بوی) شفاعت تو مانده است ابلیس ، (چنان) امیدواری !

۱۱ - خردگی = خرده گیری - عقل و خرد :

بی (خردگی) است ناامیدی در عهد چو تو بزرگواری !

چرخ بی (خردگی) اگر کرده است ، عذرها گفت ، از آن پشیمان شد

بی (خردگی) مدار اگر مورکی ضعیف

پسای ملخ بسوی سلیمان همی برود !

۱۲ - گو بمعنی ولو - در بی اعتنایی بامری :

تو ایمنی از حدوث (گو) باش عالم همه خشک یا همه تر !
تو قارغی از وجود (گو) شو بطحا همه سنگ یا همه زر !
گویند کز زبانم کج باش (گو) زبان چون هست درمعانی و در لفظ استوا
بدخواه تو هر که هست (گو) باش بالله که کم از سگی است ، کهدانی (۱۵)

(دنباله دارد)

- ۱ - با این حذف مضاف الیه بصورت بدل در می آید . ۲ - یعنی بهمین اندازه تمام شد (زندگی تو) . ۳ - حذف مفعول (باما) . ۴ - صرف فعل آغازیدن .
- ۵ - این بیت متأسفانه در سطحی نازل است . ۶ - بردست گرفتن یعنی آماده و مهیا شدن ، پیشه کردن . ۷ - یا حذف رابطه (فعل) در هر دو مصراع .
- ۸ - ترنگا ترنگ و چکاچاک در شاهنامه فردوسی هم آمده است ، ۹ - یعنی داشتی مرا یا کردی بمن . ۱۰ - یعنی گذاشتی مرا - ماندن در معنی گذاشتن و رها کردن .
- ۱۱ - مخفف آنها شنا و شناوراست . ۱۲ - یعنی سر پر زخواب کوه - تقدیم مضاف الیه بر صفت در سخن فردوسی و سعدی هم نظیر دارد . ۱۳ - یعنی کارجود شد ، گذشت ، تمام گردید . ۱۴ - همه قافیه های این قصیده دلیل لزوم اضافه است .
- ۱۵ - کهدانی با یای نسبت .